بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 15 بهمن 1393

بحث در مورد این بود که آیا در دین مستوعب ورثه مالک هستند یا خیر. عرض شد که دو تا نقض برای مالک نبودن ورثه ذکر شده بود که آنها را بحث کردیم. دو تا نقض هم برای مالک بودن ورثه ذکر شده است. یکی از این نقض ها این است که اگر ورثه مالک باشند نتیجه اش این می شود که اگر در ماترک بعضی از محارم ورثه باشند باید این محارم آزاد شوند ولو دین مستوعب هم داشته باشد میت. در حالی که ما می دانیم که آزاد نمی شوند بلکه این ماترک را صرف دین می شود این کاشف از این است که ورثه مالک نیستند. خب اصل این استدلال را تحلیل کنیم ببینیم مدل استدلال چه شکلی است قبل از اینکه به پاسخ های مرحوم شیخ برسیم در این زمینه. ببینید این در واقع اصل استدلال بر اساس این قیاس استوار است که اگر ورثه وارث ماترک باشند، مالک اقاربشان هم قهرا باید باشند. باید نسبت به اقارب مملوکین هم حکم انعطاق حاصل شود. اگر ورثه مالک باشند اقارب مملوکینش منعطق بشوند. و اقارب مملوکینش منعطق نمی شوند پس ورثه مالک نیستند. این اصل استدلال هست. این در واقع همان قیاس بر مبنای عکس نقیض است دیگر. کل مالکٍ اصل قیاس را بخواهیم تشکیل دهیم این است. کل مالکٍ ینعطق علیه اقاربه. البته این مالک که ما اینجا تعبیر کل مالکٍ للمحارم ینعطق علیه المحارم مالک که می گوییم در بحث انعطاق محارم دو جور تصویر می شود کرد. یکی اینکه آنا ما ملکیت حاصل می شود استمرارا ملکیت از بین می رود یک جور دیگر این است که نه، مراد از مالکیتی که این جا است مالکیت تعلیقی است. یعنی آن کسی که اگر حکم شرعی به انعطاق نبود مالک بود، مالک لولایی، مالک لو لا حکم الشرع بانعطاق، این منعطق می شد. حالا بفرمایید مالک اقتضایی که اقتضایی دارد که این حکم شرع به انعطاق مانع فعلیت آن اقتضا شده است. به هر حال قضیه این جور می شود که کل مالکٍ حالا به هر معنایی که آن مالک را معنا کردیم به یکی از آن دو معنا. کل مالکٍ للمحارم ینعطق علیه المحارم. خب این عکس نقیضش می شود کل من لا ینعطق علیه المحارم فلیس بمالک. خب ما دلیل داریم الورثه لیسوا ینعطق علیهم المحارم. فالورثه لیس بمالکین. مالکین شأنی نیستند. بنابراین آن نتیجه آن بحث می شود. خب البته این استدلال همچنان که توجه دارید اولا دو تا مقدمه در این استدلال باید حالا منهای اینکه این قیاس صغری و کبرایش صحیح است یا نیست، دو تا بحث را باید ضمیمه شود برای تکمیل کردن این قیاس. یکی اینکه آن مبنای کلی که تمسک به عکس نقیض صحیح است را ما بپذیریم که همان بحث کلی که عرض کردیم این نقض ها یکی از پایه هایش آن بحث صحت استدلال به عکس نقیض برای اثبات تخصص است. خب این یک مطلب. چون اینکه می گوییم کل مالکٍ ینعطق علیه المحارم این یک برهان عقلی که نداریم. ممکن است بگوییم که اینجا با وجودی که مالک هست چون این ملکیتش ملکیت طلقه نیست. ملکیتی است که متعلق حق الغیر است اینجا انعطاق المحارم تعلق نمی گیرد. فوقش این است که آن عموم اصاله العموم آن اقتضا می کند که حتی ولو متعلق حق الغیر هم باشد انعطاق المحارم تحقق پیدا کند. از این باب است دیگر. پس بنابراین این عکس نقیضش عکس نقیض قطعی نیست که نیاز به آن بحث اصاله العموم نداشته باشد. پس داخل در آن است که ما

سوال:.. دلیل اینکه آن را مالک موضوع قرار داده است..

پاسخ: حالا ان را می رسیم صبر کنید. آن یک بحث دیگر است که بعدا در موردش صحبت می کنیم که اصلا فرض این است که فعلا کبری و صغری را پذیرفتیم. آن یک بحث دیگر است که اصلا کبری و صغری صحیح است یا نیست را بعدا صحبت می کنیم. یک بحث، این هست که با پذیرش صغری و کبری، با اینکه صغری و کبری را بپذیریم این مبتنی بر این است که با اصاله العموم بتوانیم اثبات تخصص کنیم، اصاله العموم برای اثبات عکس نقیض کافی باشد تا با ضمیمه کردن عکس نقیضی که از قضیه اثبات می شود غیاث شکل اول تشکیل دهیم بگوییم الورثه لا ینعطق علیهم الاقارب. و کل من لا ینعطق علیهم الاقارب فلیس بمالکین که این قضیه کبری کلی که اینجا کبری است با اصاله العموم می خواهیم آن را اثبات کنیم. اصاله العموم باید بتواند این عکس نقیض را اثبات کند که خب داخل در آن بحث است. که عرض کردیم ما این را قبول نداریم ولی مرحوم شیخ قبول دارد. این یک نکته.

نکته دوم اینکه اگر در خصوص این بحث اقارب ورثه مالک نباشند، در جاهای دیگر هم مالک نیستند. یعنی بگوییم فرض اینجایی که در ترکه عبدی وجود دارد این با سایر موارد فرقی ندارد. اگر قرار باشد ورثه مالک باشند باید همه جا مالک باشند. اگر قرار است مالک نباشند هیچ جا باید مالک نباشند. تفصیل بین این مورد و سایر موارد نیست. و الا اگر تفصیل امکان پذیر باشد خب می گوییم که در خصوص این مورد مثلا ورثه مالک نمی شوند ولی در سایر موارد مالک می شوند. این استدلال بر پایه این دو تا مقدمه، با پذیرش همه صغری و کبری هایش این دو تا مقدمه. البته من فکر می کنم شاید این مطلب عدم تفصیل را بشود گفت. یک خصوصیت خاصی شاید ما نحن فیه نداشته باشد که این، دومی این هست که اگر در ما نحن فیه ورثه مالک نشوند مالک لولایی مالک شأنی نشوند که نتیجه اش این است که حکم به انعطاق بار نشود در سایر موارد هم مالک نمی شوند. یعنی یک تفصیل بین موارد ورثه وجود ندارد. اگر در اینجا ورثه مالک نشوند در سایر جاها هم ورثه مالک نمی شوند. و الا اگر بشود تفصیل قائل شد ما می گوییم بله در خصوص این موردی که شما می گویید ما قبول می کنیم ولی در سایر موارد می گوییم ورثه مالک می شوند. تفصیل در مسئله قائل می شویم. اگر بشود یعنی اجماع مرکبی بر نفی این مطلب نباشد ممکن است شخص بگوید اجماع مرکب داریم یا ورثه کلا مالک هستند یا ورثه کلا مالک نیستند. پس بنابراین احتمال فصل بین موارد ورثه آیا می شود تفصیل داد بین موارد ورثه یا اینکه چون اجماع داریم که یا همه ورثه مالک باید باشند، همه فروض ورثه باید مالک باشند یا همه فروض مسئله باید مالک نباشند.

مالکیت که می گوییم مالکیت لولایی، شأنی. یا باید به طور کلی ورثه را مالک فرض کنیم یا به طور کلی مالک فرض، بین موارد تفصیل قائل نباید شد. اگر بشود تفصیل قائل شد این دلیل اخص از مدعا است. فوقش این است که مالک نبودن ورثه را در خصوص این مسئله اثبات می کند در سایر مسائل خب ممکن است ما بگوییم طبق قواعد اولیه ورثه مالک هستند. این اثبات کلی نمی کند. البته عرض می کنم این مقدمه دومش بعید نیست شخصی ملتزم بشود. بگوییم اولا عقلائا یک تفاوت خاصی بین این مورد و سایر ورثه ها نیست. اگر قرار است ماالکیت شأنی بخواهد پیدا کند سایر موارد را هم باید بتواند مالکیت فعلیه پیدا کند. چه فرقی دارد که این مورد با سایر موارد را بخواهیم فرق بگذاریم. حالا می گویم مبنایش این است کسی عدم قول به فصل را مطمئن بشود یا نشود بحثش این است دیگر خیلی استدلال نمی شود برایش اقامه کرد. اما اصل خود استدلال. مرحوم شیخ اینجا در اصل این استدلال دو جور تعبیر دارند. یکی در مسئله هشت تعبیر دارند و یکی در مسئله نه. در مسئله نه خیلی قشنگ تر بحث را عنوان کرده اند این است که من بحث را بر طبق آن تقریبی که در مسئله نه مطرح کرده اند مطرح می کند. آن این است که در مسئله 9 ایشان می گویند که شما گفتید که کل مالکٍ ینعطق علیه الاقارب. ما دلیلی بر این کبری نداریم. کل مالکٍ ولو ذی حق باشد ولو این ملکیتش متعلق حق غیر باشد باز هم ینعطق، نه آن ادله ای که دارد فرض کرده است که ملکیت طلقه. ملکیت طلقه بدون تعلق حق را گفته است. آن ملکیت طلقه بدون تعلق حق آن انعطاق اقارب را به دنبال می آورد. ولی ما دلیل بر آن کبرای کلی به آن شکلی که شما تصویر می کنید نداریم. آن فرض جایی که یک کسی دینی ندارد و امثال اینها آن صور را آن مواردی را که هست گفته است. خب شما بگویید که چرا اینجوری تعبیر می کنید. ما یک روایتی داریم آن روایت اقتضاء این قانون را می کند. آن روایت این است لا یملک الرجل محارمه. این اصل مالک بودن رجل نسبت به محارم را سلب می کند. ولو مالک بودنی که با حق هم همراه باشد. می گوید اصلا شخص نمی تواند محارمش را مالک باشد. ملکیتی که با حق هم باشد نسبت به محارم انسان ندارد که شما بگویید مالک هست محارمش را ولی چون ذی حق هست آن انعطاق حاصل نمی شود. این لا یملک الرجل محارمه مفادش همان مفادی بود که قضیه کلی ای که ما داشتیم که کل مالکٍ ینعطق علیه الاقارب. این از همین لا یملک الرجل محارمه استفاده می شود. لا یملک الرجل محارمه یعنی اگر کسی لو لا این حکم مالک محارم بود شارع با توجه به این حکم مالکیتش را نسبت به محارم القا کرده است انعطاق محارم را به جای آن گذاشته است. این مراد از لا یملک الرجل محارمه همین هست که اگر کسی یا مراد از لا یملک الرجل محارمه این است که بقائا مالک نیست. اگر کسی حدوثا هم آنا ما مالک باشد بقائا این از ملکیت خارج می شود یا مراد این است که آن محارمی که اگر این حکم شارع به انعطاق به عدم مالکیت نبود مالک بودند شارع حکم فعلی کرده است به سلب مالکیت و انعطاق اقارب نسبت به آنها. همان مضمون را این روایت متعرضش شده است.

سوال:...

پاسخ: حالا این را بعدا در کلام شیخ یک قدری دقت بفرمایید تا بعد این را بحث پیچیدگی دارد پیچیدگی را دقت بفرمایید شاید برطرف شود. این یک مقداری قصه آلو هست. این آلو باید یک مقداری خیس بخورد تا از گلو پایین رفت. آلو بخارایی است که سفت است. خب حالا یک بار دیگر بحث را تکرار می کنم آن این است که ببینید بحث این است که مرحوم شیخ می گویند که شما می گفتید که کل مالکٍ ینعطق علیه الاقارب. مرحوم شیخ اشکالشان این هست که کل مالکٍ ولو کان الملکیه ملکیتا غیر طلقه این هم ینعطق علیه الاقارب ما دلیل نداریم.

سوال: در جواب این دارید

پاسخ: آره دیگه. بعد ان قلت که چرا شما قید می زنید که کل مالکٍ ینعطق علیه الاقارب دلیل نداریم. شما چرا قید می زنید می گویید کل مالکٍ ینعطق علیه الاقارب دلیل نداریم. لا یملک الرجل محارمه دلیل همین قانون است. شما چرا لا یملک را ملکیتش را یک ملکیت مقیده می گیرید؟ اصل الملکیه ولو ملکیت متعلق حق غیر را هم این نفی می کند. می گوید هیچ فرد از افراد ملکیت تحقق ندارد. چه ملکیت مطلقه چه ملکیت مقیده به حق غیر. و مزیّق به حق غیر. هیچ یک از آنها را شخص نسبت به محارمش پیدا نمی کند. این پس خود همین دلیل هست برای اینکه لا یملک الرجل محارمه همان کبرایی که شما می خواستید را اثبات می کند. این ان قلت است. شیخ قلت هایش این است که این لا یملک الرجل محارمه معارض دارد. و لازمه آن معارض این هست که ما ملکیتش را مقید کنید به ملکیت مطلقه. می خواهم بگوید که آن ملکیت مطلقه پیدا نمی کند. و الا ملکیت مزیقه به حق غیر را پیدا میکند. به چه جهت؟ به جهت اینکه از یک طرف قانون داریم آن قانون این است که اگر ورثه از دادن حق دیّان خودداری کنند، حق دیّان در عین تعلق می گیرد. خب لازمه این مطلب چیست؟ اطلاق قضیه اقتضا می کند که در بحثی که ماترک محارم هستند اگر ورثه از اداء دین خودداری کنند، حق دیّان به این تعلق گیرد. این معنایش این است که منعطق نمی شوند. تعارض می کنند. یعنی این معنایش این است که حق دیّان حقی هست که یعنی این حق باعث می شود که آن ماترک. ولو ماترک محارم باشند. حق دیّان به او تعلق می گیرد. معنایش این است که انعطاق نیست. لازمه تعلق حق دیّان به ماترک در صورتی که ماترک بنده باشند و محارم ورثه باشند این هست که اقارب آزاد نشوند. که نتیجه اش

سوال: این مالکیت تأهلیه را..

پاسخ: بحث مالکیت تأهلیه را اینجا نیاورید اصلا. اصلا کلمه تأهلیه را بحث را خراب نکنید.

نتیجه بحث این می شود که بنابراین ولو ورثه یعنی این روایت فقط مالکیت مطلقه ورثه نسبت به اقاربش را نفی می کند. و الا مالکیت مقیده اش را نفی نمی کند. چون آن مالکیت مقیده ورثه با این که بعدا حق دیّان به این تعلق گیرد منافات ندارد دیگر. اگر ما بگوییم که ورثه مالک می شوند. حق دیّان هم به این مال تعلق می گیرد آن عموم دلیلی که گفته است که اگر دیّان ورثه از اداء دین خودداری کنند دیّان حق نسبت به این مال پیدا می کنند آن را حفظ کردیم. پس جمع بین دو تا دلیل از یک طرف گفته است لا یملک الرجل محارمه. این اطلاقش اقتضا می کرد که چه ملکیت مطلقه باشد چه ملکیت مقیده، به حق دیّان باشد هیچ یک از اینها نسبت به دیّان نیست. از یک طرف دیگر آن جا که نتیجه اش این بود که آزاد می شد. نتیجه اش آزادی محارم بر علیه ورثه بود. ولی آن روایت می گوید که آزاد نمی شود. جمع بین این ادله این است که لا یملک الرجل محارمه، یعنی لا یملک الرجل محارمه ملکیتا مطلقه. به نحو ملکیت مطلقه ملکیت پیدا نمی کند. ولی نفی ملکیت مقیده به حق دیان نمی کند. حفظا لآن عموم. پس وقتی که چنین شد نتیجه این بحث این می شود که ما نمی توانیم با این دلیل اصل این مطلب را اثبات کنیم که کل مالکٍ ولو کان متعلقا لحق، یک بحث این است که این بیانی که من عرض می کنم جمع عرفی کنیم. بگوییم این دو تا جمع عرفی دارند. و بنابراین آن ملکیت را ما مقید می کنیم به ملکیت مطلقه. ملکیتی که نسبت به اقارب نفی شده است. یک موقعی است که نه، جمع عرفی ندارد. اگر جمع عرفی هم نداشته باشد آن عموم لا یملک الرجل اقاربه را از عمومیت می افتد دیگر. احتمال دارد که ما بوسیله آن دلیل، عموم دلیل دوم از لا یملک الرجل اقاربه رفع ید کنیم احتمال دارد برعکس باشد. پس بنابراین شما دلیل ندارید که کل مالکٍ ولو ملکیتش مقید به حق غیر باشد، ینعطق علیه الاقارب آن دلیل نفی می شود دیگر. کلام شیخ این است بنابراین این تعارض را محصل عرض فرمایش مرحوم شیخ این است با عرضی که ما تکمیل می کنیم آن این است که یا جمع عرفی شما در نظر می گیرید. نتیجه جمع عرفی اثبات می شود که اصلا آنجایی که حق غیر دارد آنجا انعطاق اقارب نیست. یا این جور می گویید یا می گویید که نه، جمع عرفی هم ندارند ولی آن عموم لا یملک الرجل اقاربه به دلیل معارض بودن صلاحیت استدلال ندارد. صلاحیت استدلال که ندارد آن قانون کلی که کل مالکٍ ینعطق علیه الاقارب ولو کانت الملکیه، ملکیته مزیقا این را نمی توانید اثبات کنید. این فرمایش مرحوم شیخ.

سوال:. ...کل مالک ینعطق علیه الاقاربه با این حرفی که می زنند می خواهند بگویند که ملکیت کلا نمی آید چه می خواهند بگویند

پاسخ: می خواهند بگویند که ملکیت کلا نمی اید. یعنی لا یملک الرجل اقاربه. می گو یند لا یملک الرجل اقاربه یعنی اینکه هیچ گونه ملکیتی ورثه نسبت به اقاربش نمی توانند پیدا کنند. چه ملکیتی که متعلق حق غیر باشد چه ملکیتی که متعلق حق غیر نباشد.

سوال: آنجایی که گفته است ینعطق علیه یعنی مالک می شوند

پاسخ: مالک می شوند ولی در جایی که ملکیتشان ملکیت محقق به حق غیر است را نمی خواهد نفی کند. می خواهد بگوید که ورثه مالک می شوند ولی مالکیتشان چون مالکیت مطلقه نیست حق غیر هم در کار هست به خاطر آن حق غیر دیگر بر علیه اینها چیز حاصل نمی شود یعنی آن چیزی که یعنی عقلایی اش هم همین است. من اگر یک موقعی بخواهم پدرم را مالک باشم به طوریکه هیچگونه حق دیگری هم در کار نباشد این در خلاف قانون اینکه آن پدر من هست من نباید نسبت به پدرم همچین ملکیتی داشته باشد. ولی نه من مالک پدرم باشم ولی مالکیت دست بسته. مالکیتی که هیچ کاری نتوانم بکنم. تنها ثمره این مالکیت این است که بتوانم، حق غیر را ادا کنم. یعنی مالکیتی هست که می توانم این مالکیت من ثمره اش این است که من می توانم پول بدهم حق دیّان را ادا کنم این را ملکیتش را ملکیت طلقه کنم از ثمره این مالکیت این است. امکان ملک طلق به دست آوردن باشد. این مالکیت منافات ندارد. این مالکیت هیچ چیز عقلایی اش هم این نیست که،

سوال:.... چون اگر قرار باشد این پول را بدهد و آزاد بشود

پاسخ: نه پول را که بدهد آزاد می شود و دیگر این را نمی توانید نفی کنید آزاد نشدنش را. اگر پول را بدهد مالکیت شأنیه پیدا میکند. چون آن مالکیت شأنیه مقدمه است برای انعطاق. قبلش مالک است می گوید اشکالی ندارد مالک است ولی متعلق حق غیر هم هست. اگر شما پول دادید. ملکیتش طلقه می شود. لازمه ملکیت طلقه آزادی است. اینجا دیگه شما نمی توانید بگویید که در اینجا آزاد نمی شود. آن که می گفتیم ازاد نمی شود در صورتی بود که حق دیآن ادا نشده است. تا حق دیّان ادا نشده است ملکیت ازاد نمی شوند درست است. ولی اما بعد از اینکه حق دیّان ادا شد، باز هم آزاد نمی شوند نه، آزاد می شوند. پس این استدلال، استدلالی نیست که بشود تمسک کرد. فرمایش شیخ فرمایش تمامی است هیچ مو لای درزش نمی رود. به خصوص عرض کردم تقریبی که در مسئله نهم هست خیلی تقریب دقیقی است. مسئله هشتم تقریبش به این دقت نیست. محصلش همین است ولی یک مقداری نپختگی هایی دارد که مرحوم شیخ آن ها را رفع کرده است. حالا نمی خواهم وارد تفاوت های آنها بشوم. خب این هم یک مطلب.

اما نقض دوم. گفته اند که اگر ورثه مالک باشند لازمه مالکیت این هست که نماء هم مال آنها باشد بدون اینکه حق دیّان به نماء تعلق گیرد. چطور؟ چون ما دلیلی نداریم که اگر ورثه مالک باشند یک قانون کلی ما داریم. آن قانون کلی این هست که هر کسی که مالی را مالک باشد، نماء مال هم مال او است. یک قانون عقلایی وجود دارد که مالک الاصل مالک للنماء. این قانون عقلایی. در مانحن فیه ما اگر مالکیت ورثه نسبت به اصل باشد باید مالکیتش نسبت به نماء هم وجود داشته باشد. پس بنابراین حق غیر نباید نسبت به این نماء تعلق گیرد. این را توجه بفرمایید کسی که مالک اصل هست مالک نماء هست علی وجه الاطلاق. این جور نیست که به همان نحوی که مالکیت اصلش هست همان وجه هم مالکیت نماء اش هست. یک موقعی است که شما می گویید که اگر مالکیت اصل من ملکیت متعلق حق الغیر باشد. مالکیت نماء هم باید متعلق حق الغیر باشد. اگر باشد اصل این استدلال زیر سوال می رود اینها می گویند اگر ورثه مالک اصل باشد، ولو مالکیتش نسبت به اصل همراه با تعلق حق دیّان نسبت به اصل باشد، این تعلّق حق دیّان به اصل به نماء سرایت نمی کند. قانون این است که آن حق نسبت به اصل، دلیل تعلق آن حق نسبت به اصل چیست. اگر آن دلیل نسبت به نماء هم اطلاق دارد خب نسبت به نماء هم بگویید اطلاق می گیرد آن را. ولی در ما نحن فیه این جور نیست. قانون این هست که گفته است ارث ورثه نسبت به ماترک من بعد وصیه یوصی بها أو دین. حق دیّان مقدم است. نماء ماترک که عنوان ماترک بر آن صدق نمی کند. نماء ماترک است خود ماترک که نیست. پس دلیلی که حق را نسبت به ماترک اثبات کرده است. حق دیّان را متعلق حق به ماترک قرار داده است آن دلیل نسبت به نماء نیست. وقتی دلیل نسبت به او نبود نباید حق دیّان نسبت به ماترک تعلق گیرد در حالی که سیره عقلا بر این هست که حق دیّان را نسبت به ماترک می گویند که هست. نسبت به نماء معذرت می خواهم به خاطر همین اگر دین شخص بیشتر از ماترک باشد و بعد ماترک نماء پیدا کند. می گویند باید نماء اش هم تا وقتی که ماترک قسمت نشده است بدهید. اگر قسمت شد و رفت و در چیز ورثه است نه. تا وقتی که هنوز ماترک قسمت نشده است، کل ماترک و نماء اش را در راه دین باید صرف شود. یعنی نماء را هم متعلق حق دیّان می دانند در حالی که سیره عقلا بر این قائم هست. این سیره عقلا کاشف از این است که این سیره عقلا را ضمیمه کنید با آن قانونی که کل مالک للاصل فهو مالکٌ للنماء این دو تا نتیجه ذم این دو تا به همدیگر این است که این شخص مالک اصل نیست. خب این تقریبی هست که مرحوم، اصلش مال مرحوم شیخ است با اضافاتی که من ضمیمه کردم که این هست. خب حالا پاسخ این مطلب را اجازه دهید شنبه صحبت کنیم. یک مقداری دقت دارد کلام مرحوم شیخ و دو پاسخ مرحوم شیخ دارد. آن دو پاسخ مرحوم شیخ را ملاحظه بفرمایید ببینید اصل این تحلیل را می خواهیم برگردیم به آن دقت کنیم ببینیم خود این استدلال را تحلیل کنیم بر چه مبانی استوار هست و پاسخ این استدلال را هم صحبت کنیم. من سعی کردم اصل تقریب را تا جایی که می شود بپزم که آن جوری که به اصطلاح حق این تقریب ادا شود. این تقریب را می خواهم به گونه ای چیز کنم که ممکن است بعضی از اشکالات مرحوم شیخ از اول مندفع شود حالا ببینیم واقعا آن اشکال مندفع می شود یا خیر آن را بعدا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد